



« ۸۰ »

نقد و سیاحت

(مقاله‌ها ، سخنرانیها ، مصاحبه‌ها و تقریرات درسی)

دکتر فاطمه سیاح

به کوشش

محمد گلبن

۱۳۵۴

فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

گامی در راه شناخت دکتر فاطمه سیاح

يك	سالشمار زندگی دکتر فاطمه سیاح
شش	درباره میرزا جعفرخان رضا زاده سیاح (پدر فاطمه سیاح)
بیست نه	نگاهی گذرا به نهضت زنان ایران از
	انقلاب مشروطه تا سالهای ۲۵-۱۳۲۴
سی و هشت	زندگینامه دکتر فاطمه سیاح

بخش اول - در باره فردوسی و شاهنامه

۱	تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی
۲۱	انتقاد دانشمندان اروپایی در باب فردوسی
۴۰	نظری چند در باب شاهنامه و زندگانی فردوسی

بخش دوم-مقام زن در اجتماع و ادبیات

۵۱	مادام دوستال
۶۴	زن در مغرب زمین پنجاه سال پیش و امروز

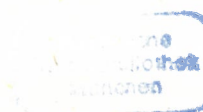
☐ ناشر: انتشارات توس، شاهرضا اول خیابان دانشگاه، تهران

☐ چاپخانه مسعود سعد

☐ چاپ اول، ۱۳۵۴

☐ ۲۰۰۰ نسخه

☐ همه حقوق محفوظ است



ثبت کتابخانه ملی
۵۸/۶۲/۳
۱۹۶۶

مقام سنت در تاریخ ادبیات*

۱- اهمیت سنت

معنی کلمه فرانسوی « ترادیسیون » Tradition که ما در این مقام از آن به سنت یاد کرده‌ایم در اصل عبارت است از مجموعه عادات و عرفها و آداب و رسوم گذشته اعم از اینکه بعداً تا زمان ما کم یا زیاد شده باشد. وقتی می‌گوییم فلان امر سنت فلان قوم است مقصود این است که در ادوار مختلف صورت خود را بدون اینکه تغییر قابل ملاحظه‌ای دیده‌باشد حفظ کرده است.

در مورد ادبیات سنت عبارت است از مجموعه شیوه‌های ادبی که طی دوره‌تطور ادبیات هر قومی پدید آمده و بر روی هم انباشته شده است. برای اینکه بتوانیم به درجه‌ارتقای ادبیات ملتی پی ببریم بهترین وسیله مراجعه به سنن ادبی است.

وسعت دامنۀ سنت‌های ادبی با درجه ترقی و تحولی که ادبیات هر ملت در گذشته پذیرفته است نسبت مستقیم دارد. بنابراین به‌ضرس قاطع می‌توان

گفت که روایات و سنن در تاریخ ادبیات هر قوم بیش از هر مأخذ دیگری واجد اهمیت است ؟ نخستین پایه‌ای که ترقیات و تحولات ادبی بر روی آن صورت می‌گیرد سنت است ، از این گذشته آنچه ادوار مختلف ادبی را به هم می‌پیوندد همین سنتهاست و تسلسل تحولات ادبی مرهون اینها . به تعبیر دیگر سنت عبارت است از تکرار شیوه های ادبی و بنابراین عامل تجانس و همانندی دوره - های مختلف ادبی است . از مطالعه در درجه این تجانس که زائیده سنت است می‌توان هر دوره‌ای را با دوره دیگر مقایسه کرد زیرا چنانکه « لاکمب » Lacumbe متتبع نامدار علوم اجتماعی می‌گوید :

بهترین عاملی که مسئله امتیاز هر دوره‌ای از سایر دوره‌هاست و بیش از هر چیز در تشکیل سبک ادبی خاص آن دوره دخیل است درجه تطبیق شیوه کنونی باشیوه های گذشته و به عبارت دیگر نقطه ملتقای سبک حاضر و شیوه های ماضی است . بنا بر این سنت ادبی عبارت است از مخزن زحمات و پیشرفتهای نویسندگان سابق که برای نویسندگان دوره های بعد به عنوان سرمشق و نمونه به کار می‌رود . به وسیله سنت است که نویسندگان هر نسل و دوره‌ای می‌توانند با اتکاء به مراحل که ادبیات تا دوره آنها پیموده است سیر تحول ادبی را ادامه داده در تکمیل و توسعه ادبیات بکوشند .

بدون اتکاء بر سنتها و روایات گذشتگان هیچ گونه پیشرفتی در عالم ادبیات ممکن نتواند بود زیرا هر نویسنده ای که از این مایه بی بهره باشد باید راهی را که قرنهای دیگران پیموده‌اند از سر گیرد . پیداست چنین کسی نه وقت کافی و نه وسائل لازم را برای تکمیل صنعت خود خواهد داشت . بدین معنی که هر منزل از این راه را فرضاً چنین نویسنده‌ای طی کند تازه وظیفه‌ای را که دیگران انجام داده‌اند از نو به جا آورده و به اصطلاح درجا زده است . بالعکس در پرتو سنتها و روایات گذشتگان توسعه و پیشرفت دائمی ادبیات تضمین می‌شود زیرا مبدأ حرکت هر نویسنده و شاعری که از سنت پیشینیان استفاده کند آخرین نقطه ترقی آنهاست و به عبارت دیگر هر قدمی که بردارد بر آنچه آنها پیموده‌اند افزوده می‌شود . از این گذشته به حکم يك اصل کلی که

کمتر استنا دارد ابتدای به ساکن در ادبیات صورت پذیر نتواند بود و هر جنبش ادبی تازه‌ای باید مبتنی بر تقلید در یکی از دوطرف زمان و مکان باشد . در هر گونه جنبشی گوا اینکه صرفاً انقلابی باشد میراث گذشتگان دخالت دارد زیرا در هر يك از شئون زندگی اعم از اجتماعی یا علمی و ادبی آدمی یکی از حلقه‌های زنجیری است که از اسلاف وی تشکیل شده است و تصور انفکاک وی از دیگر حلقه های این زنجیر ممکن نیست . این فقره مخصوصاً در مورد ادبیات به خوبی مدلل است . در هر اثر ادبی سنت گذشتگان در تمام عناصر آن که نخستین آنها زبان است اثر فاعلی دارد . به طور کلی هر سبک ادبی ثمره کوشش چندین نسل گذشته است . حتی افکار که بیش از دیگر عناصر ادبیات قابلیت تحدّد دارند باز از سنت گذشتگان بی نیاز نتوانند بود زیرا همان طور که « هازار » Hazard می‌گوید :

هر فکر نوینی در بادی امر برای این که به بیان درآید ناگزیر باید در قالب همان الفاظ و اصطلاحات معهود ریخته شود که به مقتضای عادت جمع شده اند .

حتی بزرگترین نوابع ادبی جهان نیز اصل تابعیت سنت گذشتگان را گردن نهاده خود را از آنچه پیشینیان گرد آورده و به جای گذاشته‌اند بی نیاز نهموده‌اند . بهترین شاهد مدعای ما اظهار « گوته » شاعر بزرگوار آلمانی است که گفته است :

بزرگترین نوابع اگر تنها به نور هوش خود پیش برود راه دوری نخواهد پیمود .

و باز هم خطاب به جمع خود بینانی که خویشان را از جهان بی‌نیاز می‌دانند به زبان طعنه می‌گوید :

به خود رویان یکی چنین گفت که من از هیچ دبستانی دانش نیاموخته‌ام در میان زندگان هیچ پیر و استادی برای خود نمی‌شناسم . یعنی به حماقت من کسی کمک نکرده است .

بالزاک به زبانی دیگر می‌گوید :

سبکهای ادبی متعلق به همه است .

باری بالانسبرژه در کتاب خود راجع به ادبیات می‌نویسد :

فکر خلاق و مبتکر اگر در گذشتگان نیفتد دستخوش گمراهی می شود و حتی شرط بقای هر فکر نوی اتکاء بر این اساس محکم است و بس .

اگر به این نکته توجه کنیم که مایه هر يك از عناصر يك اثر ادبی سنت و گردآورده گذشتگان است تمام عقایدی را که ذکر کردیم به دیده صواب نگریسته هیچیک را مبتنی بر مبالغه نمی شماریم . راجع به زبان در پیش اشاره کردیم . می دانیم اساس هر سبک ادبی ، اعم از منظوم و منثور زبان است . برای طبقه بندی سبکهای ادبی پیوسته به ملاحظه سبکهایی که کاملاً استقرار و شخصیت ادبی پیدا کرده یا به اصطلاح دیگر صبغه سنت به خود گرفته اند ، نیازمندیم . هر سبکی که بیشتر مکرر شود به صورت سنت در می آید چنانکه دسته ای از موضوعها و قهرمانان ادبی و حتی پاره ای از اصطلاحات که بیش از همه مکرر می شوند کم کم صورت سنت به خود می گیرند . از آن جمله است « گل و بلبل » در آثار شعرای ایران .

۲- تشکیل سنت

سنت ادبی در پرتو اثر مستقیم ذوق توده تشکیل می شود و به عبارت دیگر تمام عناصر آن را ذوق توده انتخاب می کند . چنانکه گفتیم هر سبک و موضوع و قهرمان ادبی برای اینکه به صحنه سنت موشح شود باید نخست مدت زمانی بر آن بگذرد ، یا بهتر بگوییم چند گاهی در بخته تحول ادبی گذاخته شود و بارها تکرار یابد تا آنکه سرانجام در عداد ذخائر ادبی قومی درآمده یکی از عناصر سنت ادبی به شمار رود . بنابر این تکرار و طول زمان دو شرط اساسی تشکیل سنت ادبی است .

باری باید دانست که به حکم يك قانون طبیعی نه تنها در مورد ادبیات بلکه در هر مورد دیگری نیز چیزهایی پسند جامعه می افتد و در خاطرهای می ماند که بهتر با ذوق توده موافق آید ، زیرا تا کسی نتواند از عامه جلب توجه کند ، به تأمین وجهه ای نائل نتواند شد . هنگامی که يك اصطلاح زیبا یا يك موضوع مهیج یا يك قهرمان جالب توجه چنانکه باید و شاید خاطر توده را

خوش آمد ، دیگران نیز به تقلید واضح ، به تکرار آن می پردازند و کم کم آن را در سبک سنتهای ادبی جامعه در می آورند . هر نویسنده یا شاعر هر اندازه بیشتر به جلب توجه توده و تأمین وجهه ادبی موفق شده باشد ابتکار وی بیشتر مورد تقلید و تکرار واقع خواهد شد . زیرا نویسندگان و شعرای دیگر نیز همه سعی دارند ابتکاراتی را که قبول افتاده است به عاریت گرفته خود نیز در وجهه ای که واضح تحصیل کرده است سهیم باشند . ناگفته نگذاریم که آنچه هنرمند و مبتکری پیش از هر چیز در پی آن می گردد همین گرمی بازار و حسن وجهه در میان مردم است . این نکته محل کلام نیست که کسب افتخار که یگانه شرط اساسی آن تأمین وجهه در جامعه است آرزویی است که هر کس در همه عمر خود بدان دلخوش و امیدوار است ، بنابراین از گفته آن شاعر فرانسوی که در قرن هیجدهم گفته است :

توده سرور و خواجه ماست ، باید در خدمتش بکوشیم

و به جای سیم و زررش آنچه خواستار است نثارش کنیم

آری من برای توده شعر می گویم نه برای خود !

گواینکه می توان گفت این شاعر در صراحت مبالغه کرده و بی پروا سخن گفته است ، نباید برنجیم .

هر چه تکرار شود به مرور زمان رنگ عادت به خود می گیرد . این حکم نه تنها در مورد عادات و عرفهای اجتماعی ، بلکه در مورد امور روحی نیز صحت دارد . سنت ادبی عبارت است از پرتو این عادت روحی در ادبیات . اینکه دسته ای از امور قائم و پایرجا می ماند از این روست که توده به آسانی به درک آنها موفق می شود .

پیداست هر گاه کسی يك قطعه شعر یا نثر را که به سبک آن آشناست و به عبارت دیگر مطابق سنت و عرف همیشگی به نظم درآمده یا نوشته شده است بخواند برای پی بردن به معنای آن کوشش کمتری به کار می برد و البته در صورتی که با چیز ناشناس و تازه ای برخورد کند کیفیت به کلی دگرگون خواهد بود . مثلاً هر خواننده ایرانی هنگامی که به اصطلاح

«گل و بلبل» که در ادبیات ما رمز عشق سوزان و آمیخته به هجران است، مواجه می‌شود برای شکافتن معنی آن چندان دستخوش اشکال نمی‌گردد، و به هیچ وجه کوششی برای وصول به حقیقت. این معمای گشوده صرف نمی‌کند. باری آنچه در پیش گفتیم به طور خلاصه این است که عواملی چند پیوسته جمع شده يك سنت ادبی را پدید می‌آورند. این عوامل بدین قرارند:

۱- ذوق توده که آنچه را با خود سازگار بیابد می‌پذیرد، و نویسندگان و شاعران دست نشاندۀ آنند؛ همین ذوق توده است که در واقع قواعد انشاء و شعر گوئی را طرح کرده، به شاعران و نویسندگان می‌سپارد.

تاریخ هر ملت که پایه عرفها و عادات و نوع فکر مردم جامعه بر آن استوار است در نوع ذوق آنها نیز بی اندازه تأثیر دارد.

۲- حس التزام شیوه‌های موجود که خاص طبقه متوسط توده است. توده به حکم این حس هر گونه تغییر و تبدیلی را به دشواری می‌پذیرد، زیرا درک هر چیز تازه ای مستلزم کوشش خاصی است.

۳- وحدت فکر، که نتیجه وحدت کیفیات زندگی و به عبارت دیگر معلول اتحاد اجتماعی است و آنچه را در پیش «عادات روحی» نامیدیم همین وحدت فکر پدید می‌آورد.

۴- حفظ سبکهای سابق که بیش از کلیه سبکها با زندگی اجتماعی جامعه وفق داده و مورد پسند توده افتاده است.

۵- تمایلات همیشگی آدمی، که در حقیقت مایه ادبیات و سرمشق اهل ادب به شمار می‌روند.

تأمین کلیه این شرایط در عالم ادبیات به وسیله نویسندگان و شعرا انجام می‌گیرد که در شیوه‌ها و ابتکارات آنها بیش از سایر شیوه‌ها روح جامعه پرتوانداخته و به عبارت دیگر این شیوه‌ها آیینۀ ذوق توده است.

این گونه نویسندگان و شعرا واضع سنت به شمار می‌روند و برای آیندگان نمونه و سرمشق می‌شوند.

۳- جنبه زیان آور سنت در تاریخ ادبیات

سنت در عین اینکه شرط اساسی پیشرفت ادبیات به شمار می‌رود در تاریخ ادبیات هر قومی فقط اثر مفید ندارد، بلکه اغلب زیان آور نیز هست. به عبارت دیگر در بعضی از موارد به جای آنکه به پیشرفت ادبیات کمک کند سد راه آن می‌شود و از پیشرفت باز می‌دارد. با اندک توجهی می‌توان دریافت که سنت بنفسه دارای عواملی است که هر يك از آنها ممکن است چنین اثری داشته باشد.

شرایطی که برای تشکیل سنت ادبی ذکر کردیم همه دارای این خاصیت نامطلوب هستند به طوری که می‌توان گفت هر يك از این شرایط دارای جنبه زیان آوری برای پیشرفت ادبیات است.

مثلاً ذوق توده که مهمترین عناصر سنت به شمار می‌رود و بیش از هر يك از سایر عوامل در تشکیل سنت ادبی دخیل است در انتخاب شیوه‌هایی که به حفظ آنها قیام می‌کند تنها درجه کمال آنها را به نظر نمی‌آورد بلکه بیشتر ملاک انتخاب ذوق توده آسانی آنهاست. در صورتی که می‌دانیم شرط کمال و اهمیت يك سبک ادبی همیشه سادگی و آسانی آن نیست بلکه گاهی نیز ساده و آسان، عامیانه و مبتذل است. از این گذشته چنانکه در پیش گفتیم ذوق توده به سبب همین حس آسان طلبی و ساده جویی بالطبع محافظه کار و به عبارت دیگر دشمن هر چیز تازه و ابتکاری است در صورتی که بدون ابتکار و اختراع پیشرفت و ترقی معنی ندارد.

از اینجاست که ذوق توده پیوسته با قوانین زیبایی و کمال وفق نمی‌دهد. بدتر از همه اینکه مراد از ذوق توده ذوق قسمت اعظم افراد جامعه یعنی طبقه متوسط است و می‌دانیم که این طبقه نه ذوق و طبع سلیم دارد و نه اطلاعات و معلومات کافی. از این رو تبعیت مطلق يك نویسنده از ذوق این طبقه متوسط و اطاعت کورکورانه قوانینی که مورد پسند این طبقه است مانع کمال اثر وی خواهد گشت.

حس التزام شیوه‌های گذشته و وحدت ذوق نیز که خاص توده است و و در تشکیل سنت دخالت تام دارد به نوبه خود از گوناگون شدن شیوه‌های ادبی جلوگیری کرده بدین سان از لطف و زیبایی ادبیات می‌کاهد. به عبارت دیگر حفظ شیوه‌های گذشته و پیروی از سرمشق‌های شعرا و نویسندگان سلف که آثارشان در عداد سنت‌های ادبی درآمده است گاهی اثر آنها را در نویسندگانی که بعد آمده‌اند به اعلا درجه شدید می‌کند تا آنجا که می‌توان گفت شعرا و نویسندگان خلف که بهت زده آوازه و شهرت فراوان اسلاف خود هستند بدانها تأسی جسته سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن باشد از آنان تقلید کنند و بدین ترتیب کم‌کم کاری جز تقلید و رونویسی آثار گذشتگان انجام نمی‌دهند، زیرا پیدا است هر انداره کسی بیشتر از آثار گذشتگان اقتباس کند بیشتر شخصیت ادیبش ضعیف می‌شود و کم‌کم به کلی قریحه خود را از دست می‌دهد. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که شیوه‌هایی که در دوره خود حد اعلائی کمال را دارا هستند از هر حیث با دوره‌های بعد سازگار نمی‌آیند و سبک‌هایی که در آغاز کار مقبول همه افتاده‌اند به مرور زمان و بر اثر تکرار زیاد طراوت و زیبایی خود را از دست می‌دهند و چه بسا که سطحی و بیمزه می‌شوند. مسئله حفظ سرمشق‌های گذشتگان و سبک‌های ادبی کهنه‌ای که دیگر با ذوق مردم دوره‌های تازه وفق نمی‌دهد یکی از خطرناک‌ترین آثار سنت ادبی به شمار می‌رود.

نتایج مستقیمی که به طور کلی از جنبه زیان‌بخش سنت پدید می‌آید بدین قرار است: دور شدن از زندگی واقعی که نتیجه رونویسی از شیوه‌های کهنه است؛ تفوق شیوه‌های سابق که زائیده حفظ این شیوه هاست؛ حس التزام آداب و تشریفات ادبی که بر اثر تمایل به تکمیل صورت ظاهری آثار ادبی در شاعر و نویسنده تولید می‌شود و این عمل گاه گاهی به حداکثر شدت خود رسیده ذوق نویسندگان و شاعران را دستخوش تکلف و تصنع بی‌اندازه می‌کند، به طوری که در آثار آنها جز یک مشت اصطلاحات متداول و بیمغز چیزی نمی‌توان

یافت. حاصل کلام آنکه کم‌کم ادبیات صورت خشک قوانین و شرایع رابه خود گرفته از فکر تازه و مایه حقیقی عاری می‌شود. زیرا چنانکه می‌دانیم مایه ادبیات در هر دوره، زندگانی اجتماعی و روحی مردم آن دوره است. اگر خواسته باشیم عللی را که ذکر شد خلاصه کنیم باید بگوییم نتیجه همه اینها **انحطاط ادبی** است زیرا ادبیات هیچ ملتی نمی‌تواند از بستگی فراوانی که بادوره فعلی دارد بی‌نیاز باشد.

۴- نکاتی که در استفاده از سنت گذشتگان باید مراعات شود

اکنون که دوجنبه مختلف مقام سنت را در تاریخ ادبیات هر ملتی دانستیم این سؤال پیش می‌آید که آیا از سنت ادبی که از طرفی شرط لازم پیشرفت ادبیات و از طرف دیگر متضمن زیان بسیار برای آن است چگونه باید استفاده کرد؟ به این پرسش به طور کلی می‌توان این طور پاسخ داد: اتکاء بر سنت گذشتگان واجب است و باید از شیوه‌هایی که به صورت سنت در آمده است استفاده کرد لیکن در عین حال باید آن را مبدأ حرکت شمرد و از آن پیشتر رفت یا بهتر بگوییم باید از سنت بهره برد و از آن تجاوز کرد.

اگرچه از طرفی هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند از کمک سنت بی‌نیاز بماند از طرفی نیز شایسته نیست که خود را کاملاً به دست سنت گذشتگان سپرده مقهور تفوق آنان گردد. بنابراین هر نویسنده‌ای باید از سنت بهره برده شیوه‌هایی را که در پرتو آن بدانها دست می‌یابد مورد استعمال قرار دهد به شرط آنکه در این راه جز اینکه شخصیت و قریحه خود را بهتر پرورش دهد منظوری نداشته باشد و این منظور حاصل نتواند شد مگر در صورتی که نحوه استعمال ابتکاری و تازه‌ای به کاربرد یا اینکه خود چیز تازه‌ای بر آن بیفزاید.

مقصود از استعمال ابتکاری در واقع معنایی جز تجاوز از دایره سنت یا مخالفت با آن ندارد و نتیجه این امر افزایش شیوه‌های موجود به وسیله پدید آمدن شیوه‌های تازه می‌باشد. بنابراین همان‌طور که تقلید پایه‌ای است که بدون

آن ادبیات ملتی دوام نتواند یافت ، باید يك رونوشت صرف را نیز با اساس زیبایی که صورتش درخاطر نویسنده موجود است فرق گذاشت.

از این جمله چنین به دست می آید که تقلید نباید از حدود این صورت که در واقع مابه الاشتراك روح شاعریا نویسنده مقلد و شاعر یا نویسنده مورد تقلید است تجاوز کند . برای اینکه ادبیات دارای اثر باشد از اطاعت يك اصل کلی ناگزیر است که به موجب آن وجود قدر مشترکی باید با اوضاع اجتماعی و روحیه توده داشته باشد و در صورتی که این شرط مقدماتی حصول نیابد این اثر سطحی و ساختگی خواهد بود . این امر با سبك و اساس و موضوع هر اثر ادبی نیز ارتباط تمام دارد . اگر کسی تصور کند که می توان افکار و احساسات تازه را در قالب شیوه های گذشتگان ریخت به خطا رفته است . این فقره با طبیعت يك اثر ادبی مخالف است ، زیرا این نکته مسلم است که وحدت تفکیک ناپذیری بین سبك و موضوع وجود دارد زیرا هر فکر و موضوعی فقط در صورتی قابل بیان است که با سبك خاص خود نمایش داده شده باشد و تنها از مجرای این سبک های مخصوص است که ما می توانیم به اصل موضوع برسیم . این قانون همبستگی سبك و موضوع ، مانع انتزاع سبك و استعمال مفرد آن می باشد ، زیرا هیچ سبکی به خودی خود کامل نیست . کمال هر سبکی بسته به این است که تا چه درجه موضوع در آن نفوذ یافته است . بنا بر این سبکی که در مورد به خصوصی کامل به شمار می رود ممکن است در مورد دیگری ناقص باشد .

اکنون برای اینکه مدعای خود را به روشنی ثابت کرده باشیم به ذکر چند مثل مبادرت می ورزیم . در ادبیات فارسی اثری که حافظ به جای گذاشته است ، شاهد خوبی از جنبه های مختلف اثر سنت در ادبیات يك ملت می باشد . چنانکه می دانیم حافظ ، بعضی از انواع شعر ، مخصوصاً غزل را به حد اکثر اتقاء رسانیده ، وی به شعر فارسی طراوت و خوش آهنگی بی منتهایی داده که کمتر سابقه داشته است . با اینهمه اثری که از او در شعرای بعده جای مانده است آنقدرها رضایتبخش نیست . بدین معنی که چندین نسل از شعرای

ایرانی مخصوصاً در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری که دوره انحطاط ادبیات در کشور ما به شمار می رود کاری جز تکرار گفته های این استاد بزرگ انجام نداده و از آنجا که از حیث قریحه کمتر با وی برابر بوده اند به تقلید سطحی اشعارش اکتفا نموده اند بدین معنی که تشبیهات و استعارات و قوافی و ترکیبات خاص او را اقتباس و استعمال کرده اند . باری افکار و تخیلات لطیف حافظ که در دوره وی کاملاً تازگی داشته و در غزل های او مظهر کمال است در اشعار کسانی که پس از وی به تقلیدش پرداخته اند صورت خشک و بیجانیش نیست . شعرای ایرانی مدتها جز زیر و زیر کردن کلمات و اصطلاحات استاد و بکار بردن استعارات و تخیلات بی سروه و کم مزه کاری نکرده اند .

علت این است که اصطلاحات ظریف و پرمغز حافظ تنها با روح فلسفی و افکار عارفانه و بیمانند وی سازگار بوده است . لطف این اصطلاحات بسته به معنای باطنی است که استاد از آنها اراده کرده است و اگر کسی تصور کند که بتوان آنها را صرفاً برای آرایش سخنان بیمغز و خالی از افکار و احساسات تازه به کاربرد ، به خطا رفته است . استعمال اصطلاحات در صورتی که به معنی واقعی خود بلیغ نباشد کاری جز تکرار و تقلید محض نیست .

اکنون این پرسش پیش می آید که آیا به هیچ وجه نباید در مکتب حافظ و دیگر اساتید بزرگ شاگردی کرد؟ پاسخ این پرسش کاملاً منفی است ، لیکن باید راه درست را پیش گرفته ، سر کمال و تبحر آنها را در شعر گوئی به دست آورد و دریافت که اینان چگونه به این خوبی از عهده ظاهر کردن قریحه خود برآمده اند . پس از آنکه این قدم را برداشتیم باید به نوبه خود با وسائل خاصی که برای بیان قریحه خویش داریم و با توجه به محیط و دوره خود به کار همت گماریم .

به عبارت دیگر پس از حافظ و سعدی هیچ کس را در دوره ما حق آن نیست که وقت به ساختن اشعار بیمغز و معنی مصروف دارد ، لیکن هر کسی می تواند چیزی به شیوه های سابق افزوده و اوزان و قوافی تازه ای که به روحیه ما بیشتر از روحیه شعرای باستانی ارتباط دارد پیدا کند زیرا همان طور که دوره

ما با دوره آنها تفاوت دارد از حیث روحیه هم با آنها تفاوت داریم.

باز هم بگوییم که از آنچه گذشت نباید چنین نتیجه گرفت که رابطه بین ادبیات و شعر و نویسندگان باستانی باید به کلی قطع شود. این فقره نه در سبک و شیوه شعرو نثر صحیح است نه در مورد موضوعهای ادبی.

تا روزی که احساسات انسانی پای برجاست ارتباط میان گذشته و آینده نیز برقرار خواهد بود. کسانی که این احساسات را به بهترین وجهی به بیان درمی آورند نواخ ادبی هستند، لیکن همین احساسات لدنی و ابسودی نیز در دوره هرنسلی به صورت تازه ای جلوه گرمی شود و همین تازگی و تجدید است که باعث بقا و جاودانی آنهاست.

باری به طور خلاصه می توان گفت که ریختن افکار و احساسات امروزی در قالبهای کهنه گذشتگان کاری بی معنی و دور از منطق است. مثلاً وصف سان روز سوم اسفند ورژۀ پیشاهنگان به سبک غزلیات حافظ و با اصطلاحات وی درست نمی آید. یا اگر کسی برای بیان وقایع جنگ بین المللی بحر متقارب و شیوه حماسه های فردوسی را در شاهنامه به کاربرد و فی المثل به جای رستم و اسفندیار مارشال ژوفر و مارشال هیندنبرگ را در میدان کارزار روبرو پنداشته پیکار تن بتن و رجز خوانی آن دورا نقل کند اثرش بی مزه و نارسا خواهد شد.

بدیهی است که ما برای وصف افتخارات امروزی خود باید شیوه ای مطابق فکر جامعه خود انتخاب کنیم و در میان حوادث این دوره سبکهای خاص این دوره را به کار ببریم.

بنابراین بزرگترین وظیفه شعرای امروزی ما این است که سبکها و موضوعهای ادبی را با روحیات ملت ایران امروز وفق دهند.

رونویسی سرمشقهای کهنه کاری آسان لیکن به منزله فرار از ادای وظیفه است. ما باید نواخ ملی خود را از اینکه این همه شاهکارهای ادبی و غزلیات و قصائد گرانبها و زبان ادبی خود را برای ما به ارث گذاشته اند سپاسگزار باشیم و از زحمات آنان بهره مند شویم. این ترتیب کار ما را آسان

خواهد کرد لیکن نه به آن اندازه که مسئولیت انجام وظیفه را به کلی از ما سلب نماید.

تنها نگاهداری گنجینه های ادبی که یادگار گذشته پرافتخار ایران است کافی نیست بلکه باید پیوسته از کوشش فرونشسته با پدید آوردن شیوه های تازه بر ذخائر ادبی خود بیفزاییم. مخصوصاً شعرا و نویسندگان امروز مابیش از هر چیز باید هم خود را به پیشرفت نثر و نگارش نمایشنامه مصروف دارند که تاکنون چنانکه باید و شاید در ادبیات فارسی رونق نداشته است. شعرا و نویسندگان باستانی ما در این زمینه کمتر طبع آزمایی کرده اند. علت این است که رمان نویسی در ایران معمول نبوده است. در اروپا نیز نوشتن نمایشنامه در دوره جدید روبرو به توسعه گذاشته است، بدین معنی که نمایشهای تراژدی و کمدی از قرن شانزدهم به بعد و نمایش به طور کلی از قرن هیجدهم به این طرف رونق یافته و چنانکه می دانیم رمان نویسی به شیوه کنونی نیز از آغاز همین قرن سیر کمالی خود را شروع کرده است.

عصر توسعه نثر نویسی و نگارش نمایشنامه در اروپا درست مقارن دوره فترت ادبیات فارسی یعنی زمانی است که نویسندگان و شعرا اسیر چنبره سبک های کهنه بوده، توانایی ایجاد شیوه های نوین را نداشته اند. شعرا و نویسندگان مادر راه تصنیف آثاری در این دو زمینه به دو مانع اساسی مواجه خواهند شد:

یکی ذوق توده که بعلمی که در پیش ذکر کردیم دشمن هر چیز تازه است؛ و دیگر کمی سنتهای ادبی در این مورد. لیکن این دو مشکل اگر چه بی اندازه اهمیت دارد به هیچ وجه رفع نشدنی نیست.

در خصوص مشکل نخستین یعنی مخالفت با ذوق توده که مسلمات خاصی برای خود احرار کرده است پیداست که نویسنده توانا و زبردست باید دامن همت بر کمر زده در اصلاح و پیش راندن آن بکوشد.

اگر چه قانون کلی چنین حکم می کند که هر نویسنده ای باید در پیشگاه ذوق توده

سپرانداخته خود را بدان تسلیم نماید ، لیکن باید متذکر بود که این قانون اعتبار مطلق ندارد . تنها کسانی که در هنرمندی بهره وافر ندارند مقهور ذوق توده می شوند . واضحتر بگوییم این قانون را فقط آنهایی قبول می کنند که بیش از رسیدن به دیگران به خود امیدوار نیستند و سودای گذشتن از حد آنان را در سر ندارند ، و توفیق در کار را تا آنجا خوارستارند که مستلزم کوشش مختصری بیش نیست . بالعکس هنرمندی که برازنده این نام باشد سعی می کند که فکر توده را بلند کرده با اثر خود همسطح کند ، نه آنکه فکر خویش را آن قدر پایین بیاورد که درسترس توده قرار گیرد ؛ گو آنکه این ترتیب تا مدت زیادی باعث گمنامی وی باشد .

اگر به شرح حال نوابغ ادبی بزرگ مراجعه کنیم می بینیم که همه آنها در دوره خود مدتها با ذوق توده که تابع سنت گذشتگان بوده است مبارزه کرده اند .

در مورد **مشکل دوم** یعنی کمی ذخائر ادبی در این زمینه باید متوجه بود که با توسل به ادبیات کشورهای دیگر می توان به آسانی سرمایه شایانی به دست آورد . به عبارت دیگر نقیصه ای را که از حیث کمی نویسندگان رمان و درام در ادبیات گذشته ماموجود است باید با استفاده از نوابغ این دو فن در اروپا مرتفع ساخت .

با توجه به اینکه کلیه اصول و قوانین رمان نویسی و نمایشنامه نگاری در ادبیات بیگانگان به حد کمال موجود است بدیهی است اگر کسی در صدد برآید که از نواین اصول را در ادبیات فارسی با ابتدای به ساکن اختراع کند زحمت بیهوده کشیده است .

کشورهایی که تاحدی از قافله تمدن عقب مانده اند نه تنها در مورد ادبیات بلکه در کلیه شؤون فرهنگی از آخرین نتایج زحمتهای دیگران استفاده می برند و به اصطلاح پله های اول نردبان ترقی را زیر پا گذاشته خود را به بالا می رسانند و دوش به دوش آنها می کشند که زودتر رسیده اند پیش می روند .

چنانکه می دانیم رمان نویسان امروزی اروپا دیگر شیوه رمانهای نیمه تاریخی و پرحادثه نویسندگانی از قبیل الکساندر دومای بزرگ Alexandre Dumas Père یا سبک رمانهای اجتماعی کسانی مانند اوژن سو Eugène Sue یا سبک رمانتیک و احساساتی هوگو و روسو و برناردن دوسن Bernardin de Saint-Pierre را تعقیب نمی کنند بلکه واقعیات و امور خارجی زندگی را در قالب رمان ریخته از خلال وقایع ، حقایق علوم روانشناسی اجتماعی را نشان دهند و بدین ترتیب شیوه ای را که بالزاک و فلوبر و تولستوی Tolstoi و داستایوسکی Dostoïevsky و دیگران طرح کرده اند ترقی می دهند .

این نحو استفاده از ادبیات بیگانگان به هیچ وجه لطمه ای به غرور ملی شعرا و نویسندگان وارد نمی آورد ، زیرا با مختصر توجهی می توان دریافت که اقتباس جنبه فنی ادبیات به هیچ وجه با استفاده از اطلاعات صنعتی و علمی بیگانگان فرقی ندارد .

در این خصوص دسته ای برای عقیده اند که ممکن است بدین ترتیب نویسندگان شیوه نویسندگان کلاسیک اروپا را پیروی کرده به مرور صرفاً به تقلید آنها پردازند .

جواب این اعتراض این است که چنانکه باید و شاید این موضوع را حلاجی کرده و گفته ایم که سوء استفاده از سنت گو اینکه سنت ملی باشد تا چه درجه زیان آور است و چگونه شخصیت نویسنده را به کلی در حالت کمون می گذارد . بنابراین در مورد استفاده از ادبیات يك ملت بیگانه نیز عین این خطر در پیش است . اگر مانند ماشین عین شیوه نویسنده خارجی را رونویس کنیم مقلدی بیش نخواهیم بود ، لیکن اگر آثار نوابغ ادبی بزرگ اعم از خودی و بیگانه را دقیقاً و به قصد استفاده بررسی کنیم در این صورت به سرکمال آثار آنها پی می بریم و می توانیم مطابق قریحه شخصی خود نظایری از آثار آنها را پدید بیاوریم .